

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یادداشت پورتال:

از دانشمند و فرهنگی نامور کشور، جناب پوهاند داکتر هاشمیان کمال امتنان داریم، که با ارسال فشرده ای از رساله جالب و افشاءگر "خورشید خراسان"، همکاری عام و تام خویش را با پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" اعلام فرموده اند. بدین وسیله مقدم ایشان را در پورتال صمیمانه گرامی میداریم. یقین داریم که پورتال یگانه وبسایتی میباشد، که افکار استقلال طلبانه و ضد استعماری این دانشور آزاده وطن را انعکاس داده خواهد توانست.

از خدای لایزال طول عمر، بقای عافیت و سرفرازی دارین ایشان را استدعاء مینمائیم.

با احترام و محبت فراوان

اداره پورتال AA-AA

فرستنده: پوهاند داکتر سید خلیل الله هاشمیان

ادامه در صفحه های بعدی:

یک رساله بسیار جالب و خواندنی

«خورشید خراسان»

«از شخصیت سازی دروغین تا قهرمان پرستی تهوع آور»

بقلم سهراب

رساله فوق در ۶۳ صفحه بقلم رسای هموطن ما آقای سهراب دیروز بدسترس قرار گرفت و مثل شیرپیره ایل دار و مزه داری که گاهی با چای سبز میسر شود، من آنرا در ظرف یکساعت مرور کردم و بسیار حظ گرفتم.

مؤلف رساله در پیشگفتار خود از شماره های نشریه امید که احمد شاه مسعود پنجشیری را بحیث پیغمبر جدید شورای نظار توصیف کرده است، انتباه گرفته غلو، اغراق، گزافه و دروغ گوئی قوی کوشان را تهوع آور یافته است. در بخش دوم رساله، «احمد شاه مسعود و مرحله اول جهاد او» با ذکر مآخذ و اسناد تشریح شده که چگونه او توانست با پوشیدن نقاب اخوان المسلمین خود را در قطار مجاهدین قرار داد، چطور حمایت پاکستان را بدست آورد و چند بار بهدایت دولت پاکستان پلانیهای «اخوانیها» را در افغانستان پیاده کرد. در بخش سوم رساله، «تبارز احمد شاه مسعود بصفت قوماندان و آمرصاحب» و مرحله دوم جهاد او تشریح شده که در تحت عناوین فوق چه تعداد مجاهدین اصلی را بامر خود اعدام کرده، چطور با روسها سازش نموده و چقدر خدمات صادقانه به روسها انجام داده است.

بخش چهارم رساله، احمد شاه مسعود یا «آمرصاحب در مسند قدرت و حاکمیت» را مطالعه میکند، اوضاع حالات مردم و شهرهای کشور را در تحت تسلط «آمرصاحب»، تماسهای مسعود با رژیمهای کمونستی کابل و باروسها و قرار داد مسعود با سپاه شوروی را تشریح میکند که بموجب آن مسعود فعالیتها و مبارزه مسلحانه خود را برضد سازمانهای مجاهدین براه می اندازد.

بخش پنجم رساله «افکار و آرمانهای احمد شاه مسعود» را در چوکات محیط زیست و مناسبات اجتماعی او و پول و قدرتیکه بدست آورده، مطالعه میکند. این مطالعه لقب «قهرمان ملی» را که به احمد شاه مسعود پنجشیری داده شده یک تصمیم مسخره و بی منطق دانسته چنین استدلال میکند که احمد شاه مسعود بحیث پیرو صادق اخوان المسلمین و بنیانگذار جمعیت اسلامی چطور میتواند قهرمان ملی شود، در حالیکه «وجه وابستگی و ضد ملی بودن تنظیم های اسلامی بهمه عیان و آشکاراست، پس امیران، رهبران و قوماندانان تنظیمهای اسلامی نیز افراد و عناصر ضد ملی و ضد منافع مردمی اند...»

این رساله از نگاه نگارش فوق العادگی دارد؛ مؤلف کتاب مدعیات خود را با اسناد و مآخذ بیان میدارد و خواننده بیخبر از وقایع دوره جهاد را با منطق و استدلال قوی بیک سلسله واقعیت هائی ملتفت میگردداند که هر خواننده صراحت لهجه و صداقت گفتار او را ستایش خواهد کرد. ما اقتباساتی از این رساله و زین را ولو بشکل کنده کنده ذیلاً تقدیم خوانندگان مینمائیم و بهر افغان علاقمند بوطن سفارش میکنیم رساله «خورشید خراسان» را دستیاب و مطالعه کنند.

عوام روی سخت و طالع اش را باز نموده است تا رویا های طلایی اش را از لابلای پرده های حریری خواب های شبانه به مرز واقعیت ها بکشاند و چنین هم میشود... هر بیچاره قوی کوشان رنج و دردش پیوسته افزونتر میگردد زیرا همه قضایا، رخدادها و حوادث را با یک چشم می بیند و نه خواننده گان «بیخبر» می تلقین میکنند که در این پنج سال گذشته در افغانستان چه ها گذشته است. او اگر چشم دگرش را نمی بست حتماً میگفت که در این بیست سال نه در پنج سال چه بر افغانستان و مردم آن گذشته است و میگفت که در این تراژدی هولناک نه تنها طالبان بلکه پاندهای حنایتکار و وطنفروش خلق، پرچم و همه تنظیم ها بدون استثناء شامل بوده اند. ولی برای قوی کوشان چنین نیست تو گوئی یک چشمه تولد شده است و با تفاضلاً یک چشم اش را مدهاست که بسته است و خودش را از دیدن همه جانبه و سالم محروم کرده است. او در ضمن

«دوست عزیز در مسیر مسافرت اش ضمن بازدید من دو نسخه هفته نامه امید را غرض خوانش من با خود آورده بود. این دو شماره امید (شماره های ۵۱۱ و ۵۱۲) که در دسترس و اختیار من قرار دارد، تقریباً اکثر محتویات آنرا ستایش نامه ها و مدح سرایی های قوماندان احمد شاه مسعود تشکیل می دهد نویسندگان این ستایشنامه ها در نوشته های شان آنقدر به عنصر غلو، اغراق، گزافه و دروغ بال پرواز داده اند که از آنسوی قرنهای از لابلای دفتر فرسوده ی مدیحه سرای نامدار ظهیر قاریابی عرق شرم بر جبین هفته نامه امید فرو می ریزد.

به هر حال، آقای نویسنده یعنی قوی کوشان بعد از تقریباً نزدیک به دو دهه هجرت و جهاد در سواحل زیبای سانفرانسیسکو، با اینهمه وسواس و تشویش از ناحیه «آزادیاد چربی خون» شادمانه بار سفر می بندد تا روانه افغانستان گردد زیرا حادثه یازدهم سپتمبر به مددش شتابیده و به قول

گزارش ویرانی هاز کابل تا پنجشیر به کشف مکان مقدسی نایل میگردد. این مکان مقدس پنجشیر شریف است. گرچه ولسوالی پنجشیر برای مردم افغانستان مانند سایر ولسوالی ها ارزش برابر و مساوی دارد ولی قوی کوشان بعد از مسافرت اش آنرا مجدداً نام گذاری نموده و کلمه شریف را در کنار آن افزوده است ولی دلیل و یا دلایل اش را نیز برای خواننده گان تذکر نداده است. که آیا ولسوالی پنجشیر بخاطر آنهمه منابع سرشار زیر زمینی اش «شریف» نامیده شود و یا به خاطر آنکه «قهرمان» رویانی امید در آنجا متولد شده است. و اگر حدث و فرضیه دومی درست است باید لا اقل به خواننده گان از تاریخچه چنین نامگذاری ها اطلاع میداد که یکبار در زمان تره کی ناوه غزنی به خاطر زادگاه تره کی با چنین کلماتی از طرف خلقی ها متبرک گردید و بار دوم هم «ره» پغمان به خاطر حفظ الله امین چنین و چنان نامیده شد. ولی مثلیکه فرضیه دوم درست تر است زیرا قوی کوشان فوراً سفارش میدهد که خانه قوماندان مسعود بعد از مسافرت اش باید «مرکز تحقیقات و پژوهش های علمی» گردد.

و اینهم تحلیل و شخصیت سازی نوع تحلیلی های فرمایشی و قلابی خلقی ها و پرچی هاست. آخر خانه یک قوماندان و لارد جنگی چگونه میتواند «مرکز تحقیقات و پژوهش های علمی» گردد. به هر حال قوی کوشان در اینجا بسنده نمیکند او در مسیر راه جنگاوران و پهلوانان را ملاقات میکند و دست های شانرا می بوسد و بالاخره در آخرین نقطه سفر ملاقات و دیدار با طفل کوچکی اوج داستان نویسی و سفرنامه نویسی اش را تشکیل میدهد. قوی کوشان ذوق زده و شادمان به خواننده گان امید مژده میدهد که در سیمای آن طفل کوچک غلام و خصوصیات «رهبر» آینده افغانستان و خراسان فرداها را مشاهده نموده است و سپس آن طفل کوچک را به خواننده گان امید معرفی می نماید. او احمد نام دارد و پسر «آمر صاحب» احمدشاه مسعود است که نه تنها در این سن کودکی یک «تیر زن ماهر» است بلکه در آینده شوق «دپلمات شدن» هم دارد. و پنجشیر، که برای مردم افغانستان مانند ولسوالی های پغمان، چارآسیاب، بگرامی، چاردهی و ولسوالی های دارای ارزش و اهمیت مساوی است. چیزی بنویسد فوراً از آن «ولسوالی ناجی افغانستان» و «پنجشیر شریف» میسازد و مردم را غرض طواف و زیارت بدانجا رهنمائی و رهبری می نماید.

او هم چنان می تواند با استفاده از مهارت های ویژه اش از بزمکار و حیلہ گر با یک چشم بستن شیر غران بسازد و یک قوماندان جنگ افروز و پرورش یافته ی مدرسه بنیادگرانی و عقبگرانی را سمبول مقاومت، سمبول آزادی و از آن هم خنده آورتر فرد هوادار دمکراسی جا بزند. خواننده عزیز جهت آشنایی و معلومات بیشتر با این فرآورده ها و تراوشات مغزی قوی کوشان میتواند به شماره های مختلف هفته نامه امید مراجعه نماید.

هموطنی طی صحبت تلفونی برآیم گفت: که من با خواندن سفرنامه «خورشید خراسان» تقریباً بیست و پنج سال به عقب رفتم. وی گفت بیادم آمد که در آن روز گار چگونه میرزا قلم رادیوی کابل با آقای امان اشکریز جهت خندانیدن شنونده گان رادیو در پارچه های تخیلی پنج و یا ده دقیقه نی صد بار قربان دست و پای آمر صاحب و بچه آمر صاحب میشد. و اما اکنون با خواندن هفته نامه امید در بافتم که قوی کوشان هنر مندتر از آقای امان اشکریز آنروز است زیرا نامبرده از عقب تربیون امید طی مقاله یک صفحه نی نه تنها صدبار بلکه هزار بار قربان آمرصاحب و بچه آمر صاحب میشود و علاوه نمود که قوی کوشان احتمالاً این نوع قربان

شدن ها را از پدر «بزرگوار» ش به ارث برده است. مرحوم غلام حضرت کوشان هنگامیکه در آژانس باختر ایفای وظیفه می نمود، عادت مرحومی چنان بود که روز سه مرتبه از حنجره رادیوی کابل مطابق مقتضیات همان عصر بانگ می زد که: خدا، وطن، شاه. و حالا جا دارد که فرزند خلف اش قوی کوشان در هر شماره امید نه سه بار بلکه هزار بار چیخ بزند که: خدا، خراسان، آمر صاحب. ولی برای نگارنده این سطور قضا به حد میرزا قلم ها و چاپلوسی های مروج آنروز گار نیست. در مقاله یا سفرنامه «خورشید خراسان» هدف چاپلوسی میرزا قلمانه و خندانیدن خواننده گان امید مطرح نیست. بلکه این نبشته در سلسله و تخییر تلاش های مذبوحانه شخصیت سازی کاذب و شخصیت پرستی نفرت بر انگیز گره خورده است. از لابلای همچو نوشته ها بوی تعفن قومگرایی، منطقه گرایی و تفرقه افکنی که دشمنان وحدت ملی اند، بالاست. پس بجاست تا در دفاع از وحدت ملی و در دفاع از مردم که سازنده گان و قهرمانان واقعی تاریخ اند پاسخ در خور توان خویش بدان داد.

سرمایه گذاری امریکا روی احزاب اسلامی و جنگ خونین افغانستان در سالهای بعدی رشد سرسام آور یافت. با دریافت چنان پول های هنگفت و سلاح های متنوع و وابستگی های نفرت انگیز و معامله های شرم آور در بستر جنگ خونین افغانستان اشخاص و افرادی رشد و پرورش یافتند که سر انجام به لارد های جنگی مبدل شده و هر یک شان صاحب بارگاه ها و پادشاهی های کوچک در داخل کشور شدند. حضور و هستی اینهمه قوماندانان و امیران در سرزمین بلا کشیده و جفا دیده افغانستان جر ثومه های فساد و تباهی اند که مصیبت بزرگ قرن را بر مردم مظلوم ما تحمیل کرده اند. در هر گوشه و کنار وطن از شمال تا جنوب و هم چنان از شرق تا غرب این ز قوم های نیکت و تباهی فراز ویرانه های وطن چون سیل ملخ ها در گردش و حرکت اند که درد و فریاد پا برهنه گان وطن از شر آنان تا عرش خدا بالاست. صلح آنان بدتر از جنگ شان و جنگ شان ننگین تر از صلح شان است که قلم از نوشتن و زبان از بیان کار نامه ننگین و جنایت بار شان عذاب میکشد.

هوطنان عزیز با نام «نامی» هر یک این ننگ آوران و مصیبت آفرینان به خوبی آشنا اند. هر هموطن عزیز در قریه و دهکده و ولایت اش به خوبی میداند که قوماندان یعنی چی و یعنی کی. از خیل اینهمه گر کسان چون گلبدین، ربانی، سیاف، مزاری، خلیلی، کریمی و مجددی و ... و قوماندان و لاردهای جنگی چون دوستم، مسعود، حقانی، عصمت مسلم، تورن اسماعیل، حاجی قدیر، قاری بابا، زرداد، عطا و ... نگارنده این سطور سر گذشت قوماندان شدن یک تن از آنانرا که پیروان و حامیان بین المللی اش او را یک سرو گردن بلند تر از همقطارانش میدانند در قید قلم در آورده است. نگارنده اگر توانسته باشد گوشه بسیار کوچکی از سرشت و سر گذشت و کارنامه یکتا از این لاردهای جنگی را بیان نموده باشد به آرامش وجدان و خاطر دست یافته است.

آیا این شایعه را شما هم شنیده اید، یا خیر. نظر شما در این باره چیست؟ «جواب مسعود: «این قطعنامه را برادران عرب پخش نکرده بودند، آنرا حزب گلبدین پخش کرده بود، حزب در این چرندنامه با وارد کردن بهتان و اتهامات ناروا و ناجوانمردانه مطالبی را گنجانیده بود که گویا این چیز ها را عرب ها دیده و شنیده اند. زمانیکه این قطعنامه در پشاور پخش شد عبدالله عزام همین جا بود و خودش این نوشته را رد و تکذیب کرد و گفت عربها در این مسأله کوچکترین دخلی ندارند.» پس بنا بر قول مطبوعات جمعیت و سایر اخوانی ها ارتباط مسعود با برادران

عرب اش همیشه نیک و صمیمانه بوده است. عرب های اخوانی که در گذشته القاب و مدال های «قهرمانان» ضد کمونیسم را از بارگاه غرب بدست آورده بودند اکنون با جابجائی ها و موقعیت های نوین ابر قدرت ها در صحنه جهانی از درگاه غرب رانده شده و با مارك «تروریست» بر جبین شان هنوز در بازار مکاره سیاسی موقعیت و جایگاه تازه ی برای خویش کسب نه نموده اند. عرب ها در آخرین دیدار شان با مسعود برای وی نه پیغام و نه سهمیه و دستور و نه هم آیینته برای بزرگ جلوه نشان دادن آن در مطبوعات غربی بلکه پیام و دستور قتل اش را با خود آورده بودند. پس قوماندان مسعود نه در يك جنگ میهنی روبرواری با دشمنان وطن و نه هم در جهاد با «كفار» و یا با گبر و ترسا و یهود بلکه صاف و ساده توسط برادران جهادی، همکیش و هم پیمان خودش که همه با هم در مجموع نهضت بین المللی بنیادگرانی و عقب گرانی جهانی را تشکیل میدهند، به قتل رسید.

حال با این مرور کوتاه و گذرا بر چگونگی قتل وی ببینیم که چگونه «شخصیت» مسعود در پیوند با بنیاد گرایان داخلی و جهانی رشد و پرورش یافت تا سر انجام به مدارج قوماندانی و آمریت رسید.

احمدشاه مسعود يك تن از فعالین و بنیاد گذاران جریان اخوان المسلمین در دهه چهل خورشیدی در کابل بود. این جنبش که یکی از

شاخه های فعال نهضت بین المللی اخوان المسلمین با به قول غربی ها بنیادگرانی را تشکیل میدهد توسط گلبدین، ربانی، مسعود، نبازی و چند تائی دیگر با تاثیر پذیری از نظریات سید قطب، که ربانی مترجم آثار وی از عربی به فارسی بود، و هم چنان با الهام از جمعیت العلمای پاکستان تاسیس و شروع به فعالیت نمود.

«نهضت جوانان مسلمان» با اخوان المسلمین بزودی در میان شهریان کابل به نام اخوانی ها شهرت یافت. هدف و برنامه اخوان المسلمین از همان آغاز تهداب گذاری و شروع فعالیت اش سرنگونی رژیم شاهی و استقرار امارت اسلامی و یا جمهوری اسلامی بود. «اخوان المسلمین» جهت رسیدن به اهداف خویش یعنی استقرار حکومت دینی دست زدن و پناه بردن به هر وسیله ممکنه و یاری دهنده را جایز و مشروع می شمرد. ماجرا جوئی، کودتا بازی و چسپیدن به دستگاه های جاسوسی بیگانه و ترور شیوه های مبارزه و جهاد اخوان المسلمین را تشکیل میدهد. «اخوان المسلمین» بیشتر به جنگ، به بزن و بکش، پیمان بستن و شکستن و به نظامی گری معتقد است تا به يك مبارزه آرام سیاسی جهت تصرف قدرت سیاسی. «اخوان المسلمین» در آخرین سالهای رژیم شاهی با براه انداختن تظاهرات، گرد همایی ها، پخش شبنامه ها، تهدید زنان و تیزاب پاشی به سر و روی زنان موجودیت و هویت خویش را در جامعه اعلان نموده و به نفوذ خویش در میان ملاها و جذب محصلین پرهنحی شرعیات و مدرسه ابوحنیفه ادامه دادند. «اخوان المسلمین» جهت تصرف قدرت سیاسی به تحریک و سیاسی ساختن ملاها و چلی های مساجد پرداختند. پایه های اجتماعی «اخوان» را افراد و عناصری تشکیل میداد که با هر نوع مظاهر آزادی و ترقی مخالفت و دشمنی داشتند. وظیفه اخوان بسیج و سازماندهی افرادی از این دست بود. به نظر «اخوان» وظیفه ملاها و چلی ها از زمان تاسیس این جریان به بعد نه در مساجد و امامت نماز گذاران بلکه تصرف قدرت سیاسی و حکومت داری بود.

تنظیم اسلامی کمرسته حاضر بود تا در بدل دریافت پول، سلاح و مقام امارت طرق تنگین وابستگی و مزدوری را به گردن خمیده خویش ببازینند و سرنوشت وطن و هموطنان خویش را فدای منافع بیگانگان نمایند و چه نفرت انگیز و شرم آور است که این عمل خاینانه خویش را با سؤ استفاده

از سنن و اعتقادات دینی مردم گاهی در پرده اسلام خواهی و گاهی هم زیر درفش قوم، زبان و منطقه و ملیت زیر ستم و بالای ستم و پهلوی ستم پنهان می سازند. در راستای همین برنامه ها و اهداف برد که گروه گروه امیر و قوماندان با پول و سلاح وافر وارد مناطق آزاد شده شدند تا پایگاه های مستقل و ملی را از درون ویران نموده و افراد و عناصر ملی و غیر وابسته را که تن به ننگ وابستگی و فرمانبرداری اجانب نمیدادند از راه خویش بردارند. مطابق این اهداف و برنامه ها احمدشاه مسعود نیز که از سال ۱۳۵۴ بعد از شکست جهاد و کودتا علیه رژیم سردار داود از پنجشیر فرار نموده بود با بیست تن از اعضای جمعیت اسلامی از پاکستان وارد پنجشیر شد. نخستین اقدام احمدشاه مسعود در پنجشیر تماس با ملاها و به خصوص ملا معراج الدین آستانه بی که تعلیم و تربیت یافته مدرسه استعماری دیوبند بود، آغاز گردید. احمدشاه مسعود کارت های عضویت جمعیت اسلامی را به مردم پنجشیر توزیع نمود و از دفتر و آرگاه و بارگاه جمعیت اسلامی و میلوها دالر سرمایه و انبارهای سلاح آن در پاکستان سخن گفت و هم چنان در مورد ارتباطات بین المللی جمعیت اسلامی و مشهور بودن آن در سطح ملی و بین المللی تبلیغات نمود.

«در بهار ۱۹۷۹ احمدشاه مسعود با يك گروه بیست نفره پنجشیری، وقتی در یافتند که وضعیت برای پیشروی شان مناسب شده به پنجشیر علما رفتند. جایی که مردم به آنها پناه دادند و پوسته های دولتی هم در اعجا نبود. در پنجشیر سفلی جوانان، شبكه، تماس را به واسطه علما و از جمله مولوی معراج الدین آستانه بی که در دیوبند تحصیل کرده بود، تشکیل دادند» در پنجشیر قبل از ورود احمد شاه مسعود، منطقه از وجود رژیم پویشالی آزاد و پهلوان احمدجان به حیث ولسوال از طرف مردم پنجشیر انتخاب گردیده بود. این تشکیلات غیر وابسته و خودکفا در پنجشیر اولین تجربه مردم محل در بدست گرفتن زمام امور و تعیین مقدرات و سرنوشت مردم توسط مردم بود. ولی این دستاورد و تجربه مردم توسط نیرنگ های احمدشاه مسعود نابود گردید. در حالیکه احمدشاه مسعود خود توسط ولسوال منتخب مردم پهلوان احمدجان پنجشیری به اهالی محل معرفی گردیده بود و از مردم دعوت شده بود تا به احمدشاه مسعود اعتماد نمایند. احمدشاه مسعود به مجرد یافتن جای پا باسز استفاده از اعتماد پهلوان احمدجان و سایر مبارزین و مجاهدین پنجشیر به تخریب و ویرانگری جبهه مستقل پنجشیر آغاز نمود. در ابتداء احمدشاه مسعود توسط پهلوان احمدجان به حیث سرگروپ یکی از گروپ های جنگی منطقه تعیین گردید و برای نخستین بار در جنگ هایی در مناطق «دشت ریوت» و «کوه سرخ» شرکت نمود که در هر دو جنگ از طرف نیروهای دولتی شکست خورده و مردم پنجشیر به دلیل شکست های پیهم او در نبرد بر احمدشاه مسعود خندیدند و قضاوت شان چنان بود که شاید وی دیگر نتواند در جنگ های آینده شرکت نماید و پهلوان احمدجان را مورد انتقاد قرار دادند که چرا احمدشاه مسعود را به حیث سرگروپ انتخاب نموده است. احمدشاه مسعود بعد از زخمی شدن در «تپه سرخ» در خانه شخصی بنام علی پیلوت مخفی میشود در حالیکه در نقاط مختلف پنجشیر مانند «شابه»، «پارنده»، «پریان» و «تل» جنگ های شدیدی جریان داشت و به آزاد سازی مناطق مختلفه می انجامید. ولی احمدشاه مسعود افکار و پلانهای دیگری در سرداشت. او میخواست و وظیفه داشت تا سایر مبارزین و مجاهدین ملی را از عقب مورد صریت قرار داده تا خودش تنها فرد مقتدر در پنجشیر باقی بماند. او فعالیت اش را از منطقه سفید چهر آغاز نمود و نخستین توطئه و نیرنگ اش در ضریت زدن جبهه پنجشیر کارگر افتاد. این توطئه در قدم نخست متوجه

پهلوان احمدجان که از محبوبیت و شهرت خاصی در میان برخوردار بود، عملی گردید. احمدشاه مسعود به پهلوان احمدجان مشوره میدهد تا به کابل برود و با استفاده از امکانات خویش بحیث یک پهلوان مشهور، اسلحه و کمک های مادی جمع آوری نموده و آنرا به پنجشیر انتقال دهد. بدینسان پهلوان احمدجان در دام توطئه و نیرنگ احمدشاه مسعود می افتد. اویخیر از نیات و مقاصد پنهانی و شیطانی او به کابل می رود. احمدشاه مسعود فوراً در غیابت پهلوان احمدجان جلسه از اخوانی ها و ملاهای منطقه به شمول مولوی معراج الدین آستانه پی دایر می نماید. احمدشاه مسعود در جلسه گزارش میدهد که پهلوان احمدجان خود سرانه به کابل رفته است تا با دولت و سازمان جاسوسی آن تماس حاصل نموده و به جبهه پنجشیر خیانت نماید. او پهلوان احمدجان را که یک تن از آغاز گران مقاومت مسلحانه در پنجشیر بود بدون ارائه اسناد، دلایل و شواهد متهم به همکاری با دولت و فرد گماشته شده دولت معرفی نمود. احمدشاه مسعود در این جلسه موافقت و فتوای ملاها را برای قتل پهلوان احمدجان بدست آورد و با برگشت دوباره او به پنجشیر توسط احمدشاه مسعود به قتل رسید. احمدشاه مسعود تنها به قتل پهلوان احمدجان اکتفا نکرد. او باید جهت رسیدن به اهداف خویش تعداد زیاد جوانان مبارز پنجشیر را به قتل می رسانید و با مجبور به ترک پنجشیر می نمود. مردم پنجشیر که مبارزه علیه رژیم پوشالی را با اتکا به خود و با امکانات محدود محلی خویش آغاز کرده بودند در مقابل دریانی از امکانات پولی، تسلیحاتی و تبلیغاتی که از مرکز جمعیت اسلامی از پشاور برای احمدشاه مسعود سرازیر میگردد چگونگی می توانستند مقاومت کنند. سو استفاده از معتقدات مذهبی مردم ساده و پاکدل هم که همیشه در سر لوحه کار امرادی مانند احمدشاه مسعود قرار داشت و دارد. بوریس گروموف می نویسد: «در پنجشیر شایعانی دهان به دهان میگشت، گویانکه «جنگجوی افسانه ای» راه اسلام فرستاده. پیامبر محمد «ص» است و نیروی ما فوق طبیعی دارد. این شکر تبلیغاتی در میان روستاییان بیسواد خیلی کار گر افتاد»

احمدشاه مسعود با استفاده از امکانات مختلف از جوزای سال ۱۳۵۸ تا اوایل ۱۳۵۹ تقریباً نزدیک به یک سال در داخل جبهه پنجشیر مصروف به شهادت رسانیدن مبارزینی بود که از نخستین تهداب گزاران مبارزه مسلحانه علیه رژیم پوشالی و ارتش اشغالگر روسی در پنجشیر بودند. او شخصی را بنام عظیم فارغ التحصیل مکتب ابو حنیفه از منطقه گلاب خیل به دلیل اینکه طرف احمدشاه مسعود را نگرفت توسط او به قتل رسانیده شد. شهید عظیم یکی از جنگنده گان دلیر دره پنجشیر بود که در نخستین حملات بر ارتش روسی نقش مهم و عمده را ایفا کرده بود. چنانکه احمدشاه مسعود طی مصاحبه پی در پی در مورد او بعداً چنین گفت: «در پارتنه جنگ بود، من آمدم به جنگلک. دیدم یک هلیکوپتری آغاست و یک موتر هم در آتش میسوخت. گفتند «عظیم» موتروهای شورویها را به آتش کشیده است.»

احمدشاه مسعود هم چنان معلم دین محمد مجاهد غیر وابسته به تنظیم ها را به دلیل اینکه شاید در آینده خطر و تهدیدی به موقف و مقام احمدشاه مسعود ایجاد نماید، به قتل رسانید. از پنجشیری های دیگری که در سال اول ورود احمدشاه مسعود به پنجشیر توسط او کشته شدند میتوان از اسامی ذیل نام برد: معلم نورمحمد، مجاهد دیگری مشهور به کارتوس، قل، تاج، وصال از پنجشیر پانین، از قریه تاواخ خواجه میرزا و دیگران؛ از قریه سنگین خانه میرحسین که برادرش از روابط احمدشاه مسعود بود.

از قریه بایه ولی، فاروق، رازق، سیف الدین یکتا از سرگروپ های برجسته که در عملیات ضد روسی نقش فعال و عمده داشت. از قریه کرمان، نظر و ...

احمدشاه مسعود تا اواخر سال ۱۳۵۹ جهت استحکام پایه های قدرتش در پنجشیر حدود پنجاه تن مجاهد پنجشیری و تعدادی زیاد روشنفکران پنجشیری را به قتل رسانید و بعد مصروف تصفیه جبهات اطراف پنجشیر گردید. او در سال ۱۳۵۹ مجاهدین ملی اندراب را به بهانه و حيله نشان دادن راه مواصلاتی و وعده کمک سلاح به پنجشیر دعوت نمود و بعد همه را دست بسته به کام امواج دریای پنجشیر سپرد. هم چنان در همانسال در پشغوری جبهه پسر وکیل نصرالله خان را در یک شبیخون از میان برداشت. تا بالاخره به نام قوماندان احمدشاه مسعود مشهور گردید. او پلان های وسیعتر و بیشتر از سطح قوماندانی پنجشیر در سر داشت باری خود طی مصاحبه نی گفته بود:

رویا ها و آرزوها، در خوی و خصلت هر انسان است. من هم رویا هائی در سر داشتم، آنهم در عالم نوجوانی. وقتی بچه بودم، چون قبله گاه هم صاحب منصب نظامی بود، همیشه فکر میکردم که باید در زنده گی از پدرم جلوتر و پیشرفت کنم و این یکی از آرزوهایم بود و این در حالی بود که من به در سهایم علاقه ای نشان نمی دادم» او جهت تحقق رویاهای دوران نوجوانی اش که ایدیولوژی «اخوانیت» هم به بارور شدن و تحقق آن کمک نمود هر چه سر راهش قرار میگرفت باید به شیوه های گوناگون بردهاشته میشد تا به آرامش روانی دست می یافت. از اینجا بود که عطش قوماندان شدن و «آمر شدن» پیوسته در ذهنش در حال شراره کشیدن بود.

او جهت توسعه قلمروش به ولایات پروان، کاپیسا حمله برد و مبارزین در حال نبرد با اشغالگران روسی را از عقب مورد حمله و ضربت قرار داد. تاریخ فراموش نمیکند و تاکستان های شمالی به یاد دارند که در این حمله و جنگ، هلیکوپترهای دولتی و روسی برای جنگجویان احمدشاه مسعود از قضا، مهمات نظامی پرتاب میکردند. احمدشاه مسعود بعد از فراغت خاطر از ناحیه پروان، کاپیسا بر سنگرداران کوه صافی حمله برد. توطئه و نیرنگ او درین شبیخون چنان بود که نخست قوماندان کوه صافی را به بهانه مهمانی از موضع اش بیرون کشید و بعد دیگران را با یک حمله از بین برده و اسیران را دست بسته به دریای پنجشیر غرق نمود. بدینسان قوماندان مسعود مست و سرشار از یاده قدرت و عقب گاه مطمئن پاکستان، گلدار، دالر، سلاح، تبلیغات جهانی به پیش تاخت تا اندراب، تا قندوز تا جانیکه بالاخره از مقام «قوماندان» هم بالاتر رفت و پیروان و حواریون اش او را «آمر صاحب» نامیدند ولی به مردم توضیح ندادند که «آمر» کجا و «آمر» چی.

* آیا تنها «آمر صاحب» پنجشیر و یا «آمر صاحب» صفحات شمال و یا «آمر صاحب» افغانستان و یا هم شاید «آمر صاحب» بنیادگرایان و عقبرایان سراسر جهان و یا هم شاید عمداً این مسئله را توضیح ندادند و انتظار کشیدند تا دامنه فتوحات «آمر صاحب» به کجا ها میکشد. ولی یک موضوع را میتوان از لقب «آمر صاحب» درک نمود که احمدشاه مسعود از آن تاریخ به بعد تنها قوماندان جنگ نیست بلکه «آمر صاحب» قوماندان سیاست و قوماندان مسایل اجتماعی و قوماندان اداری و قوماندان فرهنگی هم معنی میدهد و لقب «آمر صاحب» در برگیرنده تمام مسایل از خوردترین تا بزرگ ترین می باشد.

به هر حال «آمر صاحب» بعد از کشتار و نابودی عناصر و نیروهای مختلف از پنجشیر و نواحی آن، زودخورد هایی هم با عساکر دولتی و

ارتش روسی نیز داشت. در این جنگ ها بیشترین تلفات و خسارات را مردم عادی پنجشیر و بعداً جنگجویان «آمرصاحب» متقبل شدند. مردم شریف پنجشیر تقریباً تمام هستی و دارو ندار شانرا از دست دادند ولی «آمرصاحب» چون «رویین تن» بود از تمام محرکه ها سالم و صحتمند بدر شد تا در آینده های نه چندان دور «هیروی» داستانها، فاتح کابل و «منجی افغانستان» شود. و یا او زنده نگهداشته شد تا وارث رژیم پوشالی کابل گردد و وظایف بعدی اش را به انجام برساند. میگویند ارتش روسی هفت بار علیه «آمر صاحب» لشکر کشی نمود تا مگر زنده و با مرده. او را بدست آوردند ولی هرگز موفق نشدند. نخست باید گفت که ارتش روسی نه تنها در پنجشیر بلکه در هیچ نقطه افغانستان از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب موفق نبود زیرا سرنوشت و سرگذشت همه مهاجمان و اشغالگران در افغانستان چنین بوده و چنین خواهد بود. حتی خود روس ها این واقعیت را از همان آغاز تجاوز ننگین خویش درک نموده بودند. از زبان جنرال بوریس گروموف بشنوم که گفته است: «آیا ما می توانستیم در مجموع در جنگ افغانستان پیروز گردیم؟ بقل سلیم پاسخ میدهد که در «جنگ در برابر مردم» پیروزی ممکن نیست. در این باره در هیچ جایی و هیچگاهی حتی سختی هم به میان نیامده است. و دو دیگر اینکه اگر روسها واقعاً خواهان نابودی فزیک «آمر صاحب» میبودند چرا در عوض هفت مرتبه لشکر کشی که باعث تلفات مادی و جانی فراوان برای روسها میگردد، وی را در جریان چند دور مذاکرات رویاروی با تقبل تلفات بسیار ناچیز از میان نبردند. پس واضح است که هدف لشکر کشی روس ها نه نابودی فزیک «آمرصاحب» بلکه کوبیدن مردم و تخریب مزارع و منابع زنده گانی شان بود. بوریس گروموف در اثر خویش بنام «ارتش سرخ در افغانستان» از روی واقعیات چنین پرده بر میدارد: «فرماندهی سپاه چهارم اهداف معینی را در زمینه مبارزه بر ضد مسعود در برابر خود قرار داده بود. ما حتی در دوره نبردهای سهمگینی با فرمانده نظامی جبهه مخالف تلاش نورزیده بودیم تا او را کاملاً تارو مار کرده و خود مسعود را نابود کنیم. ما عملیات رزمی را اینچنین برنامه ریزی می کردیم که احمدشاه مسعود را شکستهای سنگینی در شمال یا جنوب سالنگ یا در مرکز پنجشیر داده و به این ترتیب زمینه بسیج نیروهای او را محدود گردانیم. ما این وظایف را در برابر خود قرار میدادیم و آنها را پیروز مندانده حل میکردیم. مسعود خود نیز به خوبی وضعیت خود را درک میکرد که طبعاً این امر در سیاستها و برخورد وی با نظامیان شوروی تاثیر میکرد. او همواره میدانست که چه چیزی به او اجازه داده میشود و به خاطر چه چیزی به شدت تنبیه خواهد گشت.»

هموطن عزیز: می بینی! چنین بود و چنین است راز سر به مهر زنده ماندن فرماندهانها و امیران. در جنگ های دو دهه اخیر تنها مردم است که دسته دسته تلف میشوند، خانه و هستی شان به آتش کشیده میشود. ولی جنگسالاران و جهل سالاران به هر قیمتی باید زنده نگهداشته شوند تا در نقش های بعدی وظایف دیگری برایشان سپرده شود. در این روند روسها نهایت احتیاط و دقت را در زنده نگهداشتن «آمرصاحب» اجرا نمودند و «آمر صاحب» آنقدر عزیز دل روسها شد که در مذاکرات رویاروی جلوی جنرالان تا دندان مسلح روسی روی مواد قرار داد متارکه از خشم چلیپا کشید. ولی یک فرد عادی و معمولی اگر یک حرف ضد «دوستی افغان، شوروی» از دهانش بیرون میشد باید سالها در درون زندان پلچرخی شکنجه و عذاب خادیستها و روسها را تحمل میکرد. «آمر صاحب» در مورد خشمش با جنرال روسی در مصاحبه با احمدشاه فرزاد چنین گفته

است: «در دور دوم مذاکره، یک ماده اضافه شده بود، و آن اینکه، باید لیست سلاح ها معلوم و قید گردد. گفتیم باید مشوره کنیم. دو هفته وقت کشی کردم. بعد من مسلح با تفنگ و تفنگچه برای مذاکره رفتم عصبانی شدم و روی کاغذ را چلیپا کشیدم بایک جنرال روسی هم بگومگو و مشاجره کردم» جنرال های روسی «بگو مگو»، «مشاجره» و «چلیپا کشیدن» «آمرصاحب» را در مذاکرات رویا روی بارها و ساعتها تحمل میکردند و «آمر صاحب» زنده و سلامت بعد از ختم مذاکرات به پایگاه اش بر میگشت و بعداً روسها با ثقیل ترین سلاح ها دره های پنجشیر را در هم میکشید، خانه ها و مزارع مردم پنجشیر را به آتش میکشد تا مگر زنده و یا مرده «آمر صاحب» را بدست آورند. عجب درامه بوده است! «آمرصاحب» چون به قول بوریس گروموف از «شجاعت»، «کاروانی» و «زرنگی» ویژه ی بر خوردار بود، هر عمل و راز و رموز روسها را در قبال خودش با «زرنگی» «آمرانه» پاسخ میگفت. «آمرصاحب» سرانجام پس از سه سال جهاد علیه روسها، کارش به دوستی و متارکه با روسها کشید و این دوستی الی خروج ارتش اشغالگر روسی از افغانستان به صورت رسمی و غیر رسمی، پنهانی و آشکار ادامه یافت و بعد از خروج ارتش روسی این دوستی وارد مرحله دیگری گردید. جنرال بوریس گروموف در مورد سرمایه گذاری روسها روی «آمرصاحب» چنین می نویسد: «تلاشهای مرکز اطلاعاتی سپاه چهارم دستاوردهای معینی به همراه داشت. در سال ۱۹۸۲ ما توانستیم به مهمترین هدف خود نایل گردیم. ما توانستیم با احمدشاه مسعود تماسهایی بس پایدار بر پاکتیم که تا پایان خروج نیروهای اتحاد شوروی از افغانستان تداوم یافتند. طی زمان حضور نظامی ما در افغانستان کار ما با مسعود با موفقیتهای متناوبی ادامه یافت. با این حال فرماندهی نیروهای شوروی فعالیت دارو دسته او را زیر کنترل داشت به ویژه در سال ۱۹۸۲ نماینده سپاه چهارم و شخص احمدشاه مسعود موافقتنامه را به امضاء رسانیدند که در آن مسعود تعهد سپرده بود به روی کاروانهای نظامی ارتش شوروی در سالنگ جنوبی به جایی که او فرمانروای بی چون و چرای آن بود، آتش نگشاید بر پایه این معاهده مسعود به اعضای گروهش دستور داد تا از فعالیت شدید بر ضد نیروهای دولتی دست کشیده و مبارزه مسلحانه را برضد سازمانهای مخالف جمعیت اسلامی افغانستان پیش ببرند.»

ما بمنظور معرفی این رساله خواندنی و پراز حقایق مستند، فقط باقتباسات فوق اکتفا نموده بهر افغان علاقمند باافغانستان سفارش میکنیم چند نسخه این رساله را بدست آورده بدوستان خود اهداکنند زیرا موجودیت این اثر در هرخانه افغان و هر آرشیف کوچک مفید و ضروری میباشد.

دکتر صدیق میرمحمد
افغان

